فهرست

[مقدمه 2](#_Toc63121001)

[نکات تکمیلی بحث قبلی 2](#_Toc63121002)

[قرائن متصل و منفصل از نگاه مشهور 2](#_Toc63121003)

[بررسی نظریه سیاق در اصول 3](#_Toc63121004)

[مقصود از معنای خاص الخاص 5](#_Toc63121005)

[بررسی سیاق در قرآن و سنت 5](#_Toc63121006)

[سؤال اصلی محل بحث 8](#_Toc63121007)

بسم الله الرحمن الرحیم

**اصول/ تعدیه حکم**

# مقدمه

در مقوله سیاق به ترتیب پنج یا شش مبحث را متعرض شدیم و طرح کردیم و در مفهوم شناسی گفتیم که می‌توان جعل اصطلاح کرد سیاق را به یک مفهوم خیلی وسیع و دامنه‌داری که عبارت باشد بافت کلان اعم از یک جمله واحده تا جمل متعدده و جملات و کلمات منفصله در سخن یک متکلم.

گفته شد در اصول شاید آن معنای عام العام کمتر به کار برود اما نکته‌ای دارد که قابل بحث و تحلیل است.

# نکات تکمیلی بحث قبلی

یک مقداری همین‌جا یک توقفی در تکمیل بحث‌های قبلی داشته باشیم و نکاتی یا یکی دو نکته اضافه بکنیم.

یکی اینکه این بافت واحد سخنان یک متکلم در تلقی امروزه علمای اصول تأثیری که دارد به شکل قرائن منفصله در کشف مراد جدی و اراده جدیه است.

# قرائن متصل و منفصل از نگاه مشهور

قرائن منفصله ظهور استعمالی و اراده استعمالی یک کلام را تغییر نمی‌دهد بلکه اراده جدیه را تغییر می‌دهد این تلقی است که از قرائن منفصله در اصول ما موجود است و از شاهکارهای علم اصول است که به‌تدریج به نظریه خیل مُتقَنی در این مسئله رسیده‌اند. با این توضیح که آقایان می‌فرمایند قرائن از جمله مقیدات و مخصصات گاهی متصل‌اند و گاهی منفصل، مقیدات و مخصصات و قرائن لفظیه دو قسم هستند متصل و منفصل اگر متصل باشند دلالت استعمالیه کلام را تغییر می‌دهند اگر فرمود «اکرم العالم الا الفاسق منهم الاّ العالم الفاسق» دیگر اینجا ظهور استعمالی در اطلاق منعقد نمی‌شود اول عالم غیر فاسق است.

اما همین‌جا اگر دو کلام منفصل بود «اکرم العالم» در یک کلامی صادر شد و در کلام منفصلی آمد «لا تکرم العالم الفاسق» اینجا گفته می‌شود آن «اکرم العالم» ظهور خودش را گرفت اطلاق در مقام اراده استعمالی پیدا کرد منتها همیشه پس از اینکه اراده استعمالی منعقد شد ما یک قانون دیگری جاری می‌کنیم آن قانون اصالة التطابق است اصل این است که هر چه اراده استعمالی دارد اراده جدی مطابق آن در وجود و باطن او هست این را می‌گویند اصالة التطابق بین الاراده الاستعمالیه و الارادة الجدیه هر چه گفت که گفته ظهور در اطلاق دارد در معنا و باطن هم اراده واقعی دارد آن مقیدات و مخصصات و قرائن منفصله نمی‌آید اراده استعمالی را تغییر بدهد آن اطلاق استعمالی سر جایش هست.

منتها می‌آید اصالة التطابقی که می‌گفت هر چه ظاهر گفت باطن هم همان را اراده کرده است؛ آن را می‌ساید یک گوشه‌اش را بر می‌دارد. قرینه منفصله فقط اراده جدیه را محدود می‌کند و لذا اراده استعمالیه محفوظ است و آن هم خودش ارزش دارد و جایی که شک بکنند می‌شود به آن تمسک کرد درحالی‌که در متصل اطلاقی منعقد نمی‌شود اول اطلاق می‌آید روی عالم غیر فاسق و در ریزه‌کاری‌ها این تفاوت‌ها اثر دارد در تمسک به اطلاق و امثال این‌ها.

بنابراین در این نگاه مشهور که قرائن متصل و منفصل را تفاوت می‌گذارند و تمایز می‌دهند از جهت اینکه قرائن متصله آن ظهور استعمالی را محدود می‌کند اراده استعمالیه را محدود می‌کند اما قرائن منفصله اراده استعمالیه یک کلام جدا را تغییر نمی‌دهد بلکه اراده جدیه آن را متزلزل می‌کند و به هم می‌زند به‌عبارت‌دیگر در قرائن متصله آن اصالة العموم، اطلاق، ظهور و این‌ها اصلاً در این جمله بدون آن قرینه چسبیده به آن تمام نیست مثل «رأیت اسداً یرمی» می‌شود تا جمله تمام نشده است شما نمی‌توانید بگویید «اسد» یعنی این. معنای «اسد» وقتی تمام است که جمله به‌هم‌پیوسته تمام بشود اما اینجا گفته «رأیت اسداً» یک جایی می‌گوید آن اسد یرمی، این ظهور استعمالی آن را تغییر نمی‌دهد کشف از اراده جدیه را تغییر می‌دهد

این فرمایش در مقیدات و مخصصات لااقل این‌جور است و این تغییر در اراده استعمالی که در بیس و پایه است با تغییر در اراده جدیه که در مرحله ثانویه است تأثیرات مهمی ‌دارد این نظریه مشهور است

# بررسی نظریه سیاق در اصول

ما گفتیم همین نظریه قرائن منفصله و متصله و تأثیرات این‌ها چه در شکل متصل و چه در شکل منفصل همه این‌ها برمی‌گردد به یک نظریه سیاق با آن مفهومی که در اصول گفته نشده است ولی روحش هست که روحش این است که این‌ها یک نوع پیوستگی دارد در یک بافت و ترکیب واحد قرار گرفته‌اند که این بر آن اثر می‌گذارد منتها متصل باشد یک تأثیر بسیار عمیق می‌گذارد، منفصل باشد یک تأثیر مرتبه ثانیه و ثانوی می‌گذارد اراده جدیه را فقط تغییر می‌دهد ولی روح همه این‌ها برمی‌گردد به اینکه یک وحدتی در کار است یک بافت و شبکه‌ای است یک مجموعه مترابط و متواصل و متعاملی است از متکلم واحد که این شبکه واحد شدن هم متوقف است بر این که متکلم واحد و حکیم باشد محیط بر مسئله باشد و امثال این‌ها و الا اگر یک متکلم بی‌حساب و کتاب باشد هر وقت یک چیز می‌گوید هیچ‌وقت کسی نمی‌آید بین کلماتش جمع بکند، متکلم حکیم محیط بر کل سخن خودش، این را که مفروض بگیرد جمع می‌کند و الا اگر متکلم واحد نباشد یا به حکم واحد نباشد؛ نه حکیم نباشد؛ نه. یا اگر این‌ها هم باشد ولی با قرائنی انسان می‌داند هر روز یک چیزی می‌گوید یا یادش می‌رود یا توجه ندارد یا هر روز یک چیز می‌گوید آنجا هم ممکن است بگوییم آن چیزی که بعد خاص گفته یا عام گفته است اصلاً کل مسئله را تغییر می‌دهد با یک قیودی ما این را می‌گوییم این سیاقی را که اینجا می‌گوییم یعنی یک منظومه مرتبطی با یک قرائن منضمه‌ای که این را در حکم کلام واحد کرده است و مجموعه را به‌هم‌پیوسته کرده است کلمات ناظر به هم شده است نظارت این‌ها به همدیگر نیاز به یک وحدت کلان دارد. این موجب تفسیر جزئی به جزء دیگر بشود حالا آیه به آیه که می‌گوییم یعنی اصلاً جزء کلام به جزء دیگر کلام.

متصلاً در یک سطح عمیق تغییر اراده استعمالیه و منفصله در سطح تغییر در اراده جدیه. این یک نظریه کلانی است که در اصول وجود دارد.

گفته ما این است که این نظریه کلان مبتنی بر این مطلبی است که الآن گفتیم که باید متکلم واحد باشد و چند قید دیگر داشته باشد خوب است تحلیل این‌ها در اصول دقیق بیاید و معمولاً این‌ها را ارتکازی گرفته‌اند در اصول خیلی به ابعاد این مسئله نپرداخته‌اند ارتکازی گرفته‌اند ...

این‌ها جزء مرتکزات اصولی است درحالی‌که قابل تبیین است چون یک جاهایی از آن ممکن است یک نظراتی ایجاد بکند مثلاً در همان جمله‌های اخباریه ممکن است نکاتی ایجاد بشود که این تفاوت‌ها را ایجاد بکند بنابراین، این نظریه قرائن متصله و منفصله گفته ما این است که مبتنی است بر یک نظریه سیاق کلام واحد و متکلم واحد یا متکلم‌های متعددی که به منزلة الواحد هستند همان‌طور که در معصومین این‌طور است.

این یک نظریه، اما اینجا ممکن است کسی در حد ابداء احتمال این مبحث قرائن متصله و منفصله و تفاوت آنها را نپذیرد و بگوید یک جاهایی قرائن منفصله در حکم متصله است اگر کسی بگوید که من حرف‌هایی که امروز می‌زنم حرف‌های نهایی من نیست می‌خواهد منتظر باشید دو سه یا چهار جلسه دیگر این‌ها را با هم ببینید.

اینجا ممکن است اگر این‌جور شاهد حالی باشد یک مقداری آن قرائن متصله و منفصله یک تغییراتی در آن ایجاد بشود و یا تفصیلی آنجا قائل بشویم اینکه کسی بگوید من حرف‌هایم در این سه جلسه و پنج جلسه باید با هم ببینید و جمع‌بندی بکنید این‌ها در حکم یک جلسه است اینجا ممکن است کسی بگوید حداقل در بعضی در قرائن منفصله که پیدا شد آن ظهور اراده استعمالیه هم متزلزل می‌شود این یک نظریه دیگری است که نیاز به کار و بررسی دارد و تأثیرات اصولی هم دارد این در حد ابداء احتمال باید کار بشود

آنچه مشهور است نظر اول است به ظاهر هم قابل دفاع است و تأکیدی که ما خواستیم اینجا داشته باشیم این است که این مبتنی بر مفهوم عامی از سیاق است

این توضیح و تکمیلی بر آن مفهوم عام است

# مقصود از معنای خاص الخاص

گفتیم در صف نعال این‌ها مفهوم خاص الخاص سیاق هم یعنی جمله‌های به‌هم‌پیوسته در کلام واحد، جمله‌ها نه کلمه‌های به‌هم‌پیوسته جمله‌های متوالی و به‌هم‌پیوسته که دایره وسیعی هم دارد که جمله‌ها چند تا باشد عطف آن چگونه باشد وحدتشان در محمول است در متعلق است در موضوع است در خبر است این‌ها همه دقائقی دارد که در آن قرینیت هم مؤثر است.

مقصود از معنای خاص الخاصی که کاملاً سیاق می‌گویند این است که چند جمله که کنار هم چیده شده است می‌شود گفت که بخشی از آنها روی دیگری اثر می‌گذارد یعنی بخش عمده‌تری از این‌ها که خودش یک بافت درست می‌کند می‌تواند روی یکی دو تا از این‌ها که در این بافت قرار گرفته‌اند تأثیر بگذارد یا نه؟ کهک مثال‌هایی هم زدیم.

این بخش خاص مسئله بود که ...

# بررسی سیاق در قرآن و سنت

یک مطلب دیگری هم که اینجا مناسب است که اشاره بکنم آن بحث قران و سنت است در اینجا دو سه بحث مهم وجود دارد که من اشاره به اصل طرح می‌کنم.

یکی اینکه کل قران یک سیاق واحدی دارد و یکی اینکه یک سوره یک سیاق واحد دارد و یکی اینکه مجموعه ‌آیاتی که درباره یک قصه وارد شده یک سیاق واحد دارد این‌ها سه سطح از سیاق است که در قران متصور است.

1. مجموعه ‌آیات وارده شده در یک موضوع و شأن نزول، این یک سطح
2. کل یک سوره و سطح بالاتر اینکه کل سور و کل قران. این جای بحث دارد به نظرم می‌آید که هر سه درست است ولی نه به یک روال و یک منوال.

سیاق در آیات نازله در یک قصه آنجا سیاق خیلی قوی است و لذا قرینیت اجزاء این کلمات و کلام‌ها به همدیگر خیلی بالا می‌رود اما سیاق در یک سوره خیلی ضعیف‌تر از این می‌شود و بخصوص سوره‌ها هرچه بزرگ‌تر بشود وحدت سیاقش پایین می‌آید مثلاً در سوره کوثر معلوم است که وحدت سیاق خیلی بالایی دارد **﴿إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَانْحَرْ إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ﴾**[[1]](#footnote-1) قشنگ معلوم است که مطلب واحدی را بیان می‌کند این را نمی‌شود با سوره بقره مقایسه کرد که عرض عریض و دامنه وسیعی دارد و لذا سیاق وقتی به سوره‌ها می‌رسد خیلی ضعیف‌تر می‌شود بخصوص در سور طوال و رتبه بالاترش کل قران است که در آنجا یک بافت کلی دارد که همان قرائن منفصله است به همان شکلی که در اصول گفته شده است باید احراز کرد این آیات با آن موضوعش واحد است و مطلق است و مقید است یا قرینیتی پیدا می‌کند و معنا را تغییر می‌دهد و امثال این.

بنابراین سیاق در هر سه سطح در قران هست اما هر چه دائره و دامنه کلامی که می‌خواهد سیاق در آن تطبیق داده شود وسیع‌تر بشود این قرینیت ضعیف‌تر می‌شود سطح بالاتر این است که قران را با روایات یک سیاق بگیریم بگوییم همه این‌ها یکی هستند بگوییم همه این‌ها به‌منزله متکلم واحد هستند برای اینکه روایات همه شرح قران است و ناظر بر قران است و آن هم یک سیاق وسیع‌تری می‌شود که قرینیت‌ها در مقام اراده استعمالی نمی‌آید در اراده جدیه می‌آید در اراده جدیه آنجا با دقت و احتیاط برخورد کرد در اصول هم آمده است که عام قرانی را با مخصص و مقید روایی تخصیص زد و بالعکس.

بالعکس آن خیلی عجیب است که یک خاصی و مخصصی در قران باشد که عام آن را در روایات پیدا بکنیم ولی درعین‌حال این‌ها گفته شده است و شدنی است

یا قرینیت پیدا بکند، قرینیت روایات بر آیات اقرب به ذهن است ولی به عکسش هم ممکن است که آیه‌ای قرینه بشود بر اینکه معنای مشترک لفظی را معیّن باشد یا قرینه برای رفع ابهام یک روایت بشود از این جهت است که مراتب سیاق است که در کتاب و سنت جاری می‌شود به این مراتبی که گفتم.

سؤال: در کتاب‌های دیگر آسمانی مثلاً در تورات و انجیل که می‌دانیم تحریف شده است و این پیش‌فرض و با این پیش‌فرض که این‌ها تحریف شده است، آنجا هم می‌توانیم این سیاق را تعمیم بدهیم یا نه؟ که کل تورات و کل انجیل

جواب: نسبت به آن غیر محرّف‌های آن قطعاً می‌شود گفت این‌ها سیاق واحدی پیدا می‌کند مجموعه آنچه غیر محرف است اما نسبت به آن که محرف است خیلی نمی‌شود اعتماد کرد و در نتیجه نمی‌شود سیاق واحدی را قائل شد چرا در مقام مناظره و احتجاج و مجادله می‌شود ولی در مقام واقع نمی‌شود.

ولی اگر آن نسخه واقعی را در دست داشتیم با یکی دو مقدمه‌ای که باید به آن توجه کرد می‌توانست یک نوع قرینیت پیدا کرد.

سؤال: مراتب سیاق که گفته‌اند فراتر از بحث مخصص و مقید است؟ در آن سه مرتبه قرانی هیچ فرقی با هم ندارند کل قران باشد یک سوره باشد بر اساس اصولی مخصص پیدا بکند روایت باشد از قران باشد هیچ فرقی نمی‌کند می‌خواهم بگویم 21:13؟؟؟ در مساوی در این بحث مراتب از بحث مخصص و مقید فاصله گرفتند

جواب: ما همه قرینیت‌ها را می‌گیریم یکی هم این است که مشترکی آنجا آمده است ابهام دارد و یکی کلام منفصلی می‌فهمیم که این کلمه عین که اینجا گفته شده است مقصود این است.

سؤال: ولی آن درجه‌بندی که محور سیاق فرمودی آن در مخصص خیلی فرق نمی‌کند مخصص سوره بقره باشد یا در آخر قرآن باشد از لحاظ درجه خیلی فرق نمی‌کند

جواب: بله حالا اراده استعمالیه و جدیه‌اش در یک سطحی فرق می‌کند ولی از یک سطحی که بگذرد فرق نمی‌کند اگر کلام متصل باشد اراده استعمالیه را تغییر می‌دهد همین که این نبود اراده جدیه است. حال اینکه نزدیک باشد در یک سوره باشد یا سوره دیگر.

سؤال: این در غیر بحث مقید و مخصص بود بحث بافت کلام در این مراتب واقعاً درجه‌اش خیلی متفاوت می‌شود اینکه بافت یک سوره را ببینیم با اینکه بافت کلی قران را ببینیم اینجا آدم می‌تواند درجه‌بندی بکند

جواب: حالا جا به جا تفاوت‌هایی دارد ولی فرمول کلی همین طبقه‌بندی است که می‌گوییم.

حالا آنجا که قرینه صارفه یا معینه، آن چطور؟ قرینه صارفه و معینه اگر پیوسته باشد در کلام واحده متصل این اراده استعمالیه را تغییر می‌دهد اگر منفصل باشد چیز می‌شود. منتها همین جا که من با تردید عبور می‌کنم مثلاً از قرائن صارفه و معینه ممکن است با مخصص و مقید بگوییم فرق دارد متصل و منفصل آن ممکن است فرق داشته باشد

آن ابداء احتمالی که گفتم جای کار دارد این است که هم اصل اینکه اراده استعمالی و جدی این‌جوری تقسیم شده است هم در اینکه مخصص و مقید و قرائن صارفه و معینه ممکن است باهم فرق داشته باشد یک ذره جای کار دارد، کار انجام شده الآن موجود نیست.

این هم یک بحثی در رابطه با سیاق در قران و قران و سنت با همدیگر است که اشاره شد.

این مجموعه‌ای از مباحثی بود که در اینجا مطرح شد البته گفتیم آنچه بیشتر اینجا مقصود است همان معنای خاص الخاص است. یک مجموعه جمله‌هایی که در یک کلامی در بافت واحد قرار گرفته‌اند و بخشی از آنها یک روندی دارند از لحاظ ظهور در حرمت کراهت و... و امثال این‌ها.

این می‌تواند سایه بیفکند بر آن گرچه در این فرایند قرار گرفته است ولی این‌جور وضوح ندارد انسان تردید دارد که آنجا «نهی» به معنای حرمت است یا کراهت است یا مثلاً در این‌ها حکم وضعی بوده است آنجا انسان نمی‌داند آنجا وضعی است یا تکلیفی است. این‌جور چیزها این معنای خاص الخاص است که اینجا بیشتر مطرح می‌شود.

این مجموعه مباحثی بود که اینجا مطرح شد.

# سؤال اصلی محل بحث

می‌رسیم به سؤال اصلی که محل بحث است.

سؤال اصلی این است که آیا سیاق قرینیت دارد یا ندارد؟

سیاق می‌تواند مفاد یک جمله را تغییر بدهد یا نمی‌تواند تغییر بدهد؟

در پاسخ به این سؤال باید گفت که سیاق به آن معنای عام العام که اینجا مقصود ما نیست حالا به عبارتی این‌جوری بگوییم پاسخی که به این می‌توانیم بدهیم و خیلی نامضبوط است شاید به دلیل این نامضبوط بودن در اصول خیلی برجسته نشده است که آن اتصال و تواصل و پیوستگی باید در یک حدی از قدرت و قوت باشد که بتواند عرفا آن ظاهر را تعیین تکلیف بکند یعنی آن مفاد جمله‌ای که در آن تردید داریم تعیین تکلیف بکند یعنی سایه آن ظهوری که در جمله‌های دیگر منعقد شده است به شکل متصل در فرض اصلی ما یا آنها که به شکل منفصل است باید سایه آن آن‌قدر قوی باشد که عرف بگوید من این جمله را این‌جوری می‌فهمم؛ یعنی آن ظهور را به این سرایت می‌دهد.

مضبوط نیست مورد به مورد باید دید.

ضابطه خاصی که آدم بگوید سیاق حجت است که بعضی به این طرف خیلی تمایل دارند می‌گویند هفت هشت جمله که کنار هم قرار گرفت در پنج یا شش تای آن «نهی» نهیِ تحریمی بود در یکی هم که تردید داریم میگوییم این هم به آن ملحق می‌شود.

همه جا این‌جوری است؟ یا اینکه در نقطه مقابل بعضی سیاق را هیچ چیز نمی‌دانند می‌گویند هر جمله‌ای حکم و قواعد خودش را دارد و جاری می‌کنیم و جدا جدا که چند جمله را کنار هم چیده این‌ها به هم دیگر رنگ نمی‌دهد.

ما بارها سابقاً گفتیم که این جایی نیست که ما یک قاعده کلی بتوانیم بدهیم و مورد به مورد باید میزان آن در هم تنیدگی از یک طرف و از طرف دیگر میزان آن جمله‌هایی که سیاق اصلی را درست کرده است و قوت دلالت آنها را باید بسنجیم گاهی قدرت تنیدگی بسیار بالاست و آن جمله‌ها نه تا ده تا ست، هفت هشت تا یک جور فرایند را طی کرده است این‌ها می‌شود گفت که قرینه است برای اینکه اینجا «نهی» یعنی نهی تحریمی یک جاهایی هم نصف به نصف است یا آن‌جور قدرت قوت را ندارد یک چیزهایی در کار می‌آید که اصلاً قوت قرینیت را می‌گیرد

هر جایی هر جمله‌ای را قواعد خودش را جاری می‌کنیم

از این جهت است که سیاق را نمی‌شود به نحو مطلق گفت حجت است و نه به نحو مطلق گفت حجت نیست نمی‌شود سیاق را نادیده گرفت و کم شمرد و نمی‌شود خیلی به آن اعتماد کرد در این سیاق به معنی خاص الخاص.

در این حدیث شریف رفع که می‌گوید « رُفِعَ عَنْ أُمَّتِي …»[[2]](#footnote-2) آن روایت نُه تا را می‌گوییم ظاهر همه آنها این است که رفع، رفع واقعی است به عنوان ثانوی منتها در حدیث رفع می‌رسد یک قرینه عقلیه می‌گوید این نمی‌تواند رفع واقعی باشد و به خاطر آن قرینه عقلیه از سیاق دست برمی‌داریم. ولی اگر آن قرینه عقلیه نبود یکی از این‌ها یک تردیدی پیدا می‌کردیم بعید نبود می‌گفتیم اینجا یک دست جلو می‌رود منتها اینجا که سیاق می‌پذیریم علت این است که سیاق هم نبود ظهور اولیه جمله وقتی می‌گوید « رُفِعَ عَنْ أُمَّتِي …» یعنی همان رفع واقعی، سیاق آن را تقویت می‌کند.

یک جایی هم اگر تردید پیدا کردیم این وحدت سیاق آدم را مطمئن‌تر می‌کند که این‌ها همه رفع واقعی می‌شود. یا اینکه رفع در یکی به لحاظ یک اثر است و در دیگر به لحاظ اثر متفاوتی است این هم بعید است وقتی در چهار پنج تا دید رفع یعنی عقاب است می‌گوید بقیه هم این‌جور است

بنابراین سیاق در معنای خاص الخاص هم حجت است و هم حجت نیست یک جاهایی حجت است و یک جاهایی حجت نیست هیچ ضابطه‌ای محدد و قاعده مضبوطی هم ندارد

حضرت آقای وحید گاهی در درس‌ها اوج می‌گرفت کلاً سیاق را می‌شستند و می‌گذاشتند کنار ولی گاهی بعضی اساتید به بحث سیاق یک توجهی دارند به نظر می‌آید هیچ طرفش را نمی‌شود مطلق و یک دست به شمار آورد.

با شرایطی و در احوال و اوضاعی سیاق حجیت پیدا می‌کند قرینیت پیدا می‌کند و در شرایطی هم قرینیت ندارد.

این اجمال قصه است به عبارت اخری صرف این ردیف شدن جمله‌ها کنار هم بما هو هو قرینیتی ندارد مگر اینکه یک چیزهایی ضمیمه‌اش بشود و این قرینیت را تمام بکند این نتیجه آن بحث قبلی این است که می‌گوییم گاهی قرینیت دارد گاهی قرینیت ندارد معنایش این است که خود ذاتش بما هو هو قرینیت ندارد ذات سیاق یک اشعاری دارد یک پایه‌ای را برای این که این‌ها بگوییم همه یک منوال هستند جمله‌ها تفاوتی ندارند به وجود می‌آورند اما این به حد ظهور نمی‌رسد یک ضمائمی هم می‌خواهد که به حد ظهور برسد.

یا به‌عبارت‌دیگر یک دستی جمله‌ها در سیاق واحد قرینیت دارد اقتضاء قرینیت دارد اما اینکه بخواهد قرینیت تامه بشود باید دید نمی‌شود حکم واحدی برای همه جاری کرد.

این در این قسمت است که می‌خواهد معنای خاص الخاص است بله سیاق در معنای عام و این‌ها موجب می‌شود همان بحثی که در قرائن متصله و منفصله گفتیم به وجود بیاید آنها بحث‌های کلی اصولی است که در جای خود محفوظ است.

سؤال: سیاق در سیره یک وقت ما حضرات معصومین را تک‌به‌تک در نظر می‌گیریم یک وقت به عنوان انسان دویست و پنجاه‌ساله ... خیلی از سوءفهم‌های ما با این دومی طرف می‌کند.

جواب: ما همه را یکی گرفتیم. این الآن مفروض است که امیرالمؤمنین و امام عسکری را یکی می‌دانیم کلماتشان بر هم ناظر است به همین دلیل مقید می‌شود مخصص می‌شود قرینه صارفه می‌شود معینه می‌شود ... ملاحظه کردید.

آن بحث کلی است که آن تحلیل کلان سیاق را داد و تأثیری که در این جمع روایات می‌آید.

اما سیاق به معنای خاصی که گفتیم نظر ما همین است که گفتیم نه از کسانی هستیم که بگوییم خیلی سیاق مهم است و نمی‌شود پا را از روی آن برداشت و از آن عبور کرد مگر با یک قرائن خیلی قاطع نه از کسانی هستیم که نادیده بگیریم. جا به جا باید دید و به نتیجه‌ای رسید.

سؤال: یک بخش آن به این برنمی‌گردد که تعریف سیاق هنوز ...

جواب: این‌ها را که ما گفتیم اشکال دارد بگویید.

تعریف روشن است سیاق همان به‌هم‌پیوستگی و درهم‌تنیدگی و بافت سخن می‌شود که گاهی این در هم تنیدگی و بافت خیلی کلان است و گاهی خیلی ریز و خاص و جمع شده است

آن وقت در بحث ما آن بافتی است که حالت میانه دارد جمله‌ها متعدد است و جمله واحده نیست اما در یک حوالی یک سخن واحد متصل قرار گرفته است اینجا می‌خواهیم بگوییم آن رنگی که در چند تای این‌ها هست می‌تواند قطاری جلو بیاید بگوییم همه یک قطار است یا نه؟ تعریف روشن است منتها می‌خواهیم بگوییم این در هم تنیدگی و وحدت بافتی، این نمی‌شود حکم کلی راجع به آن داد نه اینکه تعریف مبهم است این تعریف یک مفهومی است که مصادیق مشکک دارد و لذا یک جایی قرینیت دارد و یک جایی ندارد. تا اینجا این است ممکن است کسی برود جلو و بعدها بگوید این قرائن این‌هاست. تا الآن ما نمی‌توانیم خیلی مضبوط چیزی راجع به این‌ها بگوییم.

سؤال: در نهایت یک افتراق بین قرینه و سیاق بخواهید بفرمایید چه می‌شود؟

جواب: قرینیت همه جا مبتنی است بر اینکه نوعی از آن مفهوم عام سیاق باشد قرینیت در جایی است که یک جور وحدت و انسجامی در کل و بافت واحدی پیدا بشود اگر آن نباشد نمی‌تواند قرینیت پیدا بکند.

صلی الله علی محمد و آل محمد.

1. - سوره کوثر، آیات 1 - 3 [↑](#footnote-ref-1)
2. [تحف العقول، ابن شعبة الحراني، ج1، ص50.](http://lib.eshia.ir/15139/1/50/اكرهوا) [↑](#footnote-ref-2)